مجله حوزه، شماره 153-154

**ريشه‏هاى رويش و راه‏هاى زدايش خرافه‏ها در ساحت دين**

**محمدجواد رودگر**  
چكيده: خرافه باورهاى باطل و فاقد مبانى علمى - عقلانى است كه با اصول و ارزشهاى اسلامى در تعارض و تضاد است و يكى از ساحتهايى كه زمينه‏ها و ريشه‏هاى رويش خرافات در آن از حيث نظرى و عملى وجود دارد عرفان به‏معناى عام و عرفان و تصوف اسلامى به معناى خاص است كه ريشه‏ها و بسترهاى آن در اين مقاله تحليل و تعليل شده و جهل علمى و جهالت عملى نقطه مركزى خرافه‏گرايى معرفى شده است.  
 از جمله بحثهاى طرح شده راه‏هاى زدايش خرافات در حوزه عرفان است كه معرفى جامع و كامل عرفان ناب اسلامى، ارائه شاخصهاى علمى و عملى براى شناخت و نفى خرافات، شناساندن عارفان حقيقى، تعميق عقلانيت عرفانى و روحيه اجتهادگرايى در آن و... از جمله آنهاست.  
 كليد واژگان: عرفان، خرافات، كشف و شهود، جهل علمى و جهالت عملى.  
 خرافه را كلام بيهوده و باطل معنى كرده‏اند. برابر اين تعريف، باورهاى باطل و بدون اساس كه بدون مبناى علمى و عقلانى است »خرافه« است. و به طور قطع، با اصول دينى كه اصولى عقلانى و ارزشهاى اسلامى، كه ارزشها مبتنى بر معرفت و عقلانيت هستند، در تعارض است و اسلام با خرافه، چه خرافه در حوزه انديشه و بينشها و چه در حوزه اخلاق و گرايشها، سر ناسازگارى دارد. يكى از جهت‏گيريهاى اسلام ناب، خرافه‏ستيزى با هدف خرافه‏زدايى است. خرافه‏ها، به هر نام و عنوان و در هر ساحت و سامانه‏ايى، اگر به فرهنگ و باورهاى اسلامى نفوذ كنند، آن را از خلوص و ناب بودن تهى مى‏سازند و ممكن است در كوتاه مدت، اثر به ظاهر مثبتى هم داشته باشند، لكن در بلندمدت، به طور كامل خسران‏زا هستند و بينشها و گرايشهاى اسلامى را از كارآمدى و پويايى و جاذبه‏هاى عقلانى و معرفتى مى‏اندازند.  
 اسلام حقيقى كه اسلام كتاب و سنت، اسلام قرآن و عترت است و اسلام تشيع كه اسلام برهان و عقلانيت است، هيچ‏گونه‏ايى از گونه‏هاى خرافه‏ها را برنمى‏تابد و در اساس، نيازى به آنها ندارد. دينى كه پشتوانه‏هاى علمى - عقلى دارد و جاذبه‏هاى فطرى و واقعى در همه ابعاد معرفتى، معنويتى و شريعتى (شريعت، به معناى خاص = احكام و بايد و نبايدهاى شرعى - تكليفى) هرگز نيازمند خرافه‏ها و خرافه‏پردازيها نخواهد بود و اگر به ريشه‏هاى خرافه‏گرايى نيك بنگريم خواهيم دريافت كه »جهل علمى و جهالت عملى« ريشه اصلى آن و سپس خلأهاى روحى - اجتماعى ديگر به عنوان عوامل و ريشه‏هاى مُعين و مُعّد، اثرگذارند.  
 اسلام، دشمن جهل اعتقادى و جهالت اخلاقى - عملى است و فلسفه وجودى و حدوثى »اسلام«، تعليم كتاب و حكمت براى »جهل‏زدايى« و تزكيه نفس و طهارت روح براى »جهالت‏ستيزى« است و اسلام در بُستان معرفت و گلستان عقلانيت و مَرغزار علم و دانش رشد و تكامل يافته، و زمينه‏هاى ظهور پيدا كرده است، نه در ويرانه‏هاى جهل و خرافات. بنابراين، همه همّ رهبران اسلامى است كه با سطحى‏نگرى و قشرى‏گرى، عوام‏گرايى و پندارزدگى مبارزه كرده و فرد و جامعه را با حقيقت و واقعيت آشنا سازند و هرجا حقايق و واقعيتها نمايان شوند، خرافه‏ها راهى نخواهند داشت و انحراف، كژانديشى، تحريف، عوام‏گرايى، خرافات و... از ميدان به درخواهند رفت. به تعبير روان‏تر، مسأله عقل و جهل، عقلانيت و خرافه‏ها شبيه به مَثَل جن و بسم‏اللّه است. هرجا عقل و عقلانيت است، جهل و خرافه نيست و هرجا جهل و خرافه است، عقل و عقلانيت نيست و متأسفانه در طول تاريخ، مرامها، كيشها، آيينهاى خرافى، آداب و اخلاق خرافى و... روبه‏رو بوده‏ايم، چه در دوران قديم و چه در عصر جديد، دورانهاى قديم از توتميسم، مانا و فتيش‏پرستى و... تا در عصر جديد كه با انواع و اقسام خرافه‏گرايى در قالبها و شكلهاى مختلف از جمله شكلهاى معنويت‏گرايى، جنبشهاى نوپديد دينى، عرفانهاى كاذب يا شبه‏عرفانها روبه‏رو هستيم كه به يقين ريشه‏هاى روان‏شناختى، جامعه‏شناختى، اقتصادى، سياسى - اجتماعى و از جمله ريشه‏هاى معرفت‏شناختى كه عمده‏ترين آنها هجران از عقلانيت و فاصله از معرفتهاى عميق علمى - عقلى است، خواهد داشت و متأسفانه از حسّ حقيقت‏جويى، گرايش به غيب، نيازهاى معنوى - عرفانى جامعه چه در جامعه دينى و چه در جامعه الحادى سوء استفاده يا استفاده‏هاى ابزارى نموده و خرافه‏هاى سنتى و مدرن را ترويج و تبليغ كرده و براى آن مبانى علمى - نظرى ريخته و تئوريزه‏اش مى‏كنند كه ما در حوزه‏هاى »عرفانى و سير و سلوكى« بيش‏تر با آن روبه‏رو هستيم؛ زيرا در دنياى بحران‏زده امروز كه بحرانهاى اخلاقى - تربيتى وجود داشته و مكتبها و اديان تحريف شده و بشرى و نوپديد، نتوانستند نيازهاى واقعى بشر امروز را پاسخ دهند و خود عامل خلأهاى فراوان روحى - درونى شده‏اند، نياز شديد به برون‏رفت از بحرانها، از جمله بحران هويت، بحران اعتماد، بحران معنويت راستين وجود دارد و شمارى از چنين زمينه‏هايى براى رسيدن به هدفهاى خويش بهره برده و در جست‏وجوى ثروت، قدرت و يا حتى شهوتهاى جنسى و حيوانى خود هستند و جامعه بشرى، بويژه نسل جوان تشنه حقيقت را در تارهاى عنكبوتى معنويتهاى دروغين گرفتار ساخته‏اند و در قالب جريانها و جنبشها و فرقه‏هاى معنى‏گرا و عرفانى به شكار تشنگان حقيقت مى‏پردازند و با تزوير و نفاق، به‏جاى آن‏كه آنان را براى سيراب شدن به سَرِ آب ببرند به »سراب« مى‏كشانند... و اما مكتب اسلام مكتب علم و دانش، مكتب تفكر و انديشه‏ورزى، مكتب معرفت و معنويت راستين و خالص است و معيار خلافت الهى را علم و معرفت و ستون فقرات ديانت و شريعت‏گرايى را عقل و عقلانيت و ملاك برترى و امتياز را علم و تفكر از يك‏سو، معنويت و تقوى از سوى ديگر و جهاد و اجتهاد از سوى سوم قرار داده است و عرفان ناب اسلام، عرفان به معناى جامع و كامل است، تا انسان از هر جهلِ علمى و جهالتِ عملى رهانيده شده و از طبيعت و خاك، به سوى ماوراء طبيعت و فوق افلاك سير و سلوك داشته باشد. بگذريم از اين‏كه دشمنان دانا و دوستان نادان عوامل و زمينه‏هاى خرافات را در بسيارى از آموزه‏هاى اسلامى، از جمله آموزه‏هاى معنوى - عرفانى فراهم ساخته و شمارى نيز در دامهاى آنان قرار گرفتند. حتى شمارى به عنوان دلسوزى براى عرفان و گسترش آن و شمارى براى سودجوييهاى خويش، عامل تشديد گسترش خرافات شده‏اند، لكن اسلام ناب كه سرچشمه‏هاى زلال آن قرآن كريم و سنت و سيره قطعى معصومين(ع) است، هرگز خرافه‏ستايى نكرده، بلكه خرافه‏ستيزى كرده و ائمه هدايت و نور(ع) به خرافه‏شناسى و خرافه‏زدايى پرداخته و دستور به مبارزه عليه خرافات داده‏اند. با اين حال شمارى از دينداران نيز گرفتار خرافات شده‏اند كه ريشه آن در عدم شناخت عقلانى و عميق آموزه‏ها و گزاره‏هاى اسلامى است.  
 به راستى، اگر جامعه اسلامى با اسلام اصيل آشنا باشد با عرفان ناب اسلامى، اخلاق و معنويت قرآنى - اهل‏بيتى(ع) تا سلوك ثَقَلينى آشنا باشد، دنبال خرافات در حوزه‏هاى اخلاقى - عرفانى و ساحتهاى سير و سلوكى مى‏رود؟   
 درد ما اين است كه هم اسلام‏شناس نيستيم و هم با اسلام‏شناسان واقعى، ارتباط نداريم. هم عرفان‏شناس نيستيم و هم با عارفان راستين و عرفان‏شناسان حقيقى، پيوند نداريم در اين حالت، به يقين خَزَف را صدف و سراب را آب مى‏بينيم و يك عمر آب در هاون مى‏كوبيم و حتى شايد تا آخر عمر نيز بيدار نشويم و در پرده پندار بمانيم و تخيل معنويت و عرفان را واقعيت يافته و توهم سلوك را حقيقت بپنداريم.   
 بر خواص جامعه است كه به رسالت خويش در اين زمينه عمل نمايند. خواص اهل عرفان و سير و سلوك، خواص اهل بيان و بَنان، خواص شجاع و بابصيرت، خواص اهل درك و درد دين، بايد جهاد علمى - معرفتى را وجهه همت خويش قرار دهند و با خرافات در ساحتهاى معنى‏گرايى و عرفان‏خواهى مبارزه كنند و به احياى عرفان ناب اسلامى بپردازند.   
 احياى عرفان ناب به دو صورت ممكن است:   
 الف. احياى ايجابى - اثباتى (آرايشى).   
 ب. احياى سلبى - نفيانى (پيرايشى).   
 زيرا در طول تاريخ عرفان با خلأها و كاستيهايى روبه‏رو بوده است. عرفان از آيات قرآن و نهج‏البلاغه، صحيفه سجاديه، ادعيه مأثوره، سيره عملى پيامبر اعظم(ص) و ائمه(ع) و فاطمه زهرا(س) و سپس شاگردان مكتب قرآن و عترت فاصله گرفته است و به دليلهاى مختلف عرفان بدلى جانشين عرفان اصيل شده و خرافات و انحرافات در عرفانهاى معهود تاريخى حتى عرفانهاى موسوم به عرفان شيعى نيز رخنه و نفوذ كرده است. پس هم عرفان ناب تبيين، تعميق و توسعه نيافت و هم عرفانهاى بدلى يا آلوده به انحرافها و خرافه‏ها رشد و رواج يافت. پس عرفان، هم به آراستن و هم به پيراستن محتاج است و تا عرفان حقيقى كه عرفان خالص و كارآمد است ارائه نشود نمى‏توان با عرفانهاى دروغين و شبه عرفانها و عرفانهاى مدرن و سكولار مبارزه كرد؛ چه اين‏كه هاضمه نسل جوان جامعه گرسنه غذاهاى معنوى است، اگر با غذاى سالم و سازنده تغذيه نشود و به غذاهاى مسموم و آلوده گرايش يابد، بيمارى و مرگ معنوى به سراغ آنها خواهد آمد.   
 بله، ارائه درستِ عرفان پويا و سازنده اسلام ناب محمدى(ص) بزرگ‏ترين كار »ايجابى« و احياگرانه اثباتى - آرايشى براى زدايش انحرافات و خرافه‏ها از چهره و جان عرفان‏طلبى و معنويت‏گرايى جامعه است كه خود كار »سلبى«، احياگرى پيرايشى است. آب زلال دهيم تا آب آلوده ننوشند، آنان را سَرِ آب ببريم تا گرفتار »سراب« نشوند و پياپى و به زبانها و ادبيات مختلف و قالبهاى هنرى سازنده چنين جهاد و اجتهادى بايد صورت پذيرد، تا فرصت را از دشمنان دانا و دوستان نادان گرفته شود و تا ماترياليسم، سكولاريسم و ليبراليسم نقابدار نتوانند معنويتهاى تهى از معنى و عرفانهاى منهاى عرفان را ارائه و ترويج كنند. پس با خرافه‏هاى دينى، اخلاقى، فقهى، اجتماعى و... مبارزه كنيم كه باورهاى اعتقادى، اخلاقى، فقهى اجتماعى اسلام ناب از جامعيت و كمال ويژه‏اى برخوردارند و به قدر كافى و كامل جاذبه‏هاى نظرى و عملى را دارند و عرفان حقيقى كاركردها و بازخوردهاى واقعى در سطوح فردى و اجتماعى دارد و... . بله، احياگران عرصه معرفت دينى يكى از رسالتهاى مهمى كه بر دوش دارند اين است كه عرفان اصلى را از بدعتها، انحرافها، اعوجاجهاى نظرى و خرافه‏ها، عوام‏زدگيها، سطحى‏نگريها و التقاطهاى عملى نجات دهند كه هرگاه عرفان حقيقى احيا شود، مجالى براى بروز و ظهور عرفانهاى دروغين يا شبه عرفانها باقى نمى‏ماند و اگر احياگران ساحَتِ معرفت اسلامى از ميان خود عارفان راستين باشند و عارفان دردمند و زمان‏شناس وارد ميدان شوند و در همه عرصه‏هاى علمى و عملى حضور داشته باشند، بى‏گمان فرصتى براى نقابداران سرزمين پاك و طيب عرفان و كانون عارفان باقى نمى‏ماند كه به ترور معنايى عرفان و ترور شخصيت عارفان بپردازند و بايد معتقد شد كه در چنين شرائطى نفاق عرفانى و عرفان منافق كه از درون و برون تهديدكننده هستند، خود به خود از حريم قدسى عرفان و عارفان حقيقى بيرون رانده شده و يا مجالى براى ورود حراميان به حريم معنويت و قدسيت و حرم سير و سلوك صادق و صائب باقى نمى‏ماند. بنابراين، اگرچه زمان و زمينه‏هايى براى نفوذ بيگانگان و نامحرمان وجود داشته باشد، باز هم راهى از پيش نبرده و توفيقى پيدا نخواهند كرد. نتيجه آن‏كه احياى ايجابى - آرايشى نقش سرنوشت‏سازى در عرصه جديد، كه به نوعى عصر بازگشت به فطرت و رجعت به عرفان، ايمان، عقلانيت و معنويت است خواهند داشت، و هرچه شناخت مبنايى و بنايى عرفان و عارفان بيش‏تر و عميق‏تر شود، خطر آفت‏پذيرى و آسيب‏بردارى چنين عرفانهاى جامع و كاملى كم‏تر و كم‏تر خواهد شد.   
 بنابراين، ما در اين نوشتار، از منظر ايجابى - آرايشى به جريان خرافه‏ستيزى و خرافه‏زدايى از ساحَتِ سلوك و موقعيت معنويت و بستان عرفان مى‏پردازيم   
   
    
**1. عرفان اسلامى** عرفان اسلامى، عرفانى است كه به طور مستقيم و مستقل از منبع زلال قرآن كريم و آموزه‏هاى قطعى پيامبر اعظم(ص) و عترت طاهره‏اش(ع) سرچشمه گرفته باشد؛ يعنى »اسلاميت« آن بر قرآن و عترت تكيه زده است؛ چه اين‏كه قرآن كريم منبع و منشأ عالى‏ترين و راقى‏ترين مراحل و مراتب عرفان است و عرفان اگر معرفت به خدا و اسماء و اوصاف الهيّه و تجليات حق است، از حيث علمى و رسيدن به خدا، شهود و شدن، چشيدن و سوختن و گداختن است و از حيث عملى اين امر با سير و سلوك »الى اللّه« و سپس »فى اللّه« و طى مقامات معنوى و طريقت بر صراط مستقيم شريعت، تا شهود حق و لقاى ربّ ممكن است. قرآن كريم باب »معرفت اللّه« و كانون توجه »وجه اللّه« و دعوت به »لقاء اللّه« است. قرآن كريم هدايت اَقوَم انسان سالك الى اللّه در رسيدن به حقيقة الحقايق است. قرآن كريم دستور العمل تخلق به اخلاق الهى و خداخويى است و عرفان راستين در آيات بينات الهى تجلى يافته، آياتى كه درجات تكاملى انسان را رقم زده و براى همه مراحل سلوكى و منازل غيبى در درك بواطن عالم و حقايق وجود بايد و نبايدهايى دارد و با ديالكتيك ظاهر و باطن، ترابط و تعامل اخلاق و عرفان، آداب و اسرار شريعت و با تفسير پيامبر اكرم(ص) و عترت طاهره‏اش(ع) كه در سنت قولى و فعلى آن ذوات مقدسه و نورانى ظهور يافته است، انسان شائق كمال و مشتاق وصال را از هر جهت تأمين مى‏كند، تا سالك در هيچ مرحله‏اى معطل نماند.   
 عرفان اسلامى، داراى مؤلفه‏هايى است كه پاره‏اى از آنها عبارت‏اند از:   
 2-1: عرفان خداگرا و توحيد محور است؛ يعنى تنها »خدا« محور همه فعاليتهاى علمى و عملى است و از خدا، جز خدا طلب نمى‏كند.   
 2-1: عرفان مبتنى بر »عبوديت« است. عرفانى اسلامى، عرفانى است كه غايت سير و سلوك و طى مراحل و مقامات را، نه براى كشف و كرامات، بلكه براى بندگى راستين و عبوديت خالص و خُلَّص الهى، انجام مى‏دهد و »عبداللّه« شدن، بهترين رتبه وجودى و نَعت و صفت تكاملى سالك الى اللّه است.   
 3-1: ولايت‏گرايى: عرفان اسلامى عرفان به اضافه »ولايت« است، نه منهاى »ولايت«. ولايت، به معناى حاكميت انسان كامل مكمل در همه شؤون اضلاع و ساحتهاى زندگى سالك كوى دوست يا »ولايت جامع« است. عرفانى كه بر پايه‏ها و مايه‏هاى امامت و ولايت در استمرار نبوت و رسالت خاتم پيامبران(ص) قرار گرفته است، عرفانى كه ولايت مَغز و لُبّ آن به شمار مى‏رود و همه اوراد و اذكار، صوم و صلات، حج و جهاد و... آن بر قطب ولايت دور مى‏زند. پس انسان متكامل در عرفان اسلامى، تحت ولايت انسان كامل معصوم(ع) از بدايت تا نهايت سلوك را طى مى‏نمايد.   
 1 - 4: عرفان اسلامى، شريعت‏مدارانه است. عرفانى كه شريعت به معناى خاص، با فقه و احكام الهيّه در همه سطوح و ساحتهايش حضور دارد و شريعت خط قرمز سير و سلوك و معيار سنجش و ارزيابى كنشها و واكنشهاى سلوكى آن است. در اين عرفان، هرگز سقوط تكليف و شريعت‏گريزى معنى نخواهد داشت. شريعت، قبل از وصول، حين وصل و بعد از وصول حضور و ظهور  دارد. شريعتى كه آداب و اسرار، ظاهر و باطن، صورت و سيرت داشته و پر از راز و رمزهاست. شريعتى كه با عرفان و سير و سلوك پيوند ناگسستنى دارد و هرچه سالك در سلوكش قوى‏تر و كامل‏تر است، شريعت‏گرايى او پر رنگ‏تر و شديدتر است و سالك، تنها در پرتو شريعتِ حقّه است كه به شهود ناب و لقاى ربّ دست مى‏يابد.   
 1- 5: عرفان اسلامى، عرفان »معتدل« است، يعنى نه افراط و نه تفريط، هيچ‏كدام آن را تهديد نمى‏كند. عرفانى است كه در آن »رياضت نفس« داراى دو مشخصه اساسى است:   
 1-5-1: مستمر و مداوم براساس آموزه‏هاى شريعت حقه محمديه(ص).   
 2-5-1: معتدل و معقول.   
 استمرار و استدامه رياضت نيز به تناسب هر منزل و مرحله و مبتنى بر شريعت حقه است. اين‏كه انسان سالك بيدار و هشيار باشد، تا گرفتار وساوس نفسانى و تلبيسات ابليسى نشده و نفس اماره و مسوِّله از درون و شيطان از برون او را گرفتار ضلالت سلوكى و غوايت شهودى نكند و هماره طهارت خيال و باطن داشته باشد، يك رياضت هميشگى است. رياضتى نيست كه مقيد به ساعت و زمان و نوعى خاص از اعمال شاقّه باشد؛ بلكه همه زمانها و مكانها را دربر گرفته و هر نوع »عمل صالح« را شامل مى‏شود. رياضت فرازمانى و فرازمينى است و مقيد به يك كار ويژه نيست. اين‏كه انسان مراقبت نفس نمايد، تقوا و پارسايى را رعايت كرده است. صيانت نفس كند، تا ورود به محرمات كه هيچ، بلكه مشتبهات و متشابهات هم پيدا نكند؛ يعنى ورع را نيز مراعات كند. رياضت دشوار و دائمى است و شريعت در انجام واجب و مستحب و ترك حرام و مكروه و مباح، براى سالك كوى دوست معناى ويژه‏ايى دارد و بايسته است بدون آن‏كه دچار افراط و تفريط شود به »جهاد با نفس« بپردازد و جهاد با نفس مراتب و درجات داشته، رياضت و مراقبت نفس نيز درجه‏بندى شده است و تقواى الهى نيز عام، خاص و اخص دارد و اِسلام، ايمان، اِحسان متناسب با خود در مسير شدن تكاملى و تصعيد نفسان،ى فقه و شريعت‏گروى خاص به خود را داراست. يعنى فقه مرحله اسلام، فقه مرحله ايمان و فقه مرحله احسان. بنابراين، عرفان اسلامى مبتنى بر مؤلفه رياضت معقول، مشروع و معتدل است كه با روش‏مندى خاصى تحقق مى‏يابد و... .   
 6-1: عرفان اسلامى، عرفان زندگى است، عرفان در متن جامعه است، عرفانِ درون‏گرايى و برون‏گرايى است. عرفان خلسه و خلوت محض، عرفان جامعه‏گريزى و ضدزندگى نيست، عرفانى است كه منطق حيات معقول و مشهود بر آن حاكم است.   
 عرفان اسلامى عرفانى نيست كه با گيسودرازى، كشكول به دست گرفتن و تَبرزين در دست داشتن و اوراد و اذكار خاص بر زبان جارى ساختن و لباس ويژه‏اى بر تن كردن و خود را تافته جدابافته از مردم دانستن، نمود و جلوه يابد، بلكه عرفانى است در دل مردم و براى خدمت، شفقت به مردم و گره‏گشايى و كارگشايى از كار مردم، با هدف جلب رضايت حق و در عين حال شوريدگى، شيدايى، تنهايى و خلوت با خدا و توجه باطن را نيز دربر دارد. چنين عرفانى الگوگرفته از زندگى پيامبر اكرم(ص) و امامان معصوم(ع) است، تا خلوت و جلوت، سنگر و سجاده، سلوك و سياست، خانه و خيابان، منزل و مغازه و مزرعه و محل كار را با هم داشته و در همه جا نور خدا ديده و به ياد خدا و براى خدا تلاش نمايد. صنعت، و تكنولوژى، و كشف و اختراع را با كشف و شهودهاى عرفانى ناسازگار نديده و از مديريت بر درون تا مديريت بر بيرون و حكومت بر خود و جامعه بهره‏هاى وافى دارد و همه عالم و آدم را نيز تحت ولايت الهيّه مى‏بيند و در همه‏جا نيز بر او خدا حاكم است و ديگر هيچ.   
 عرفان اسلامى ويژگيها و عناصرى نيز دارد كه توجه به آنها بسيار مهم است و در جريان شناخت خرافه‏هاى مربوطه و زوال و زدايش آنها نيز بسيار تأثيرگذار است كه اشارتى مختصر به آنها خواهيم داشت:   
   
**2. ويژگيهاى عرفان اسلامى** 2. الف. عقلانيت و معقوليت عرفان اسلامى: عرفان اسلامى بنيادى و زيرساختش بر »معرفت« قرار دارد، معرفتى كه از طريق تزكيه نفس و طهارت باطل حاصل شده است و اين معرفت، نه تنها با معرفت عقلى - برهانى تعارض و تضاد ندارد، بلكه در توافق و تعاضد با آن است. به همين دليل، همه مراحل، مقدمات، مقارنات و مؤخرات آن عقلانى است. عرفانى نيست كه اثبات‏پذير، تعبير نابردار و عقلانى نباشد. اگرچه همه يافته‏هاى شهودى سالك عارف در تجربه‏هاى سلوكى و عرفانى‏اش، در بند الفاظ و به چنگ برهان مصطلح نيايد، لكن به معناى عقل‏گريزى و برهان‏ستيزى نيست و همه ره‏آوردهاى سلوكى‏اش توجيه و تفسير عقلانى دارد و معقول است حتى كشف و كرامات سالك الى‏اللّه تبيين‏پذير است و فوق عقل بودن عرفان و مشهودات عارف، به معناى غيرعقلانى و ضدعقلى بودن آنها نيست. عرفان طَورى است وراى طَور عقل، اما نه ضد عقل. پس توجه داشته باشيم كه عرفان اسلامى عقل‏گريز و برهان‏ستيز نيست.   
 2. ب. واقع‏گرايى و رئاليستيك بودن عرفان اسلامى: به اين معنى كه عرفان ناب اسلامى عرفان توَّهم و تخيّل نيست و از اساس با مَن‏هاى وَهمى و خودهاى خيالى در همه عرصه‏هاى سيروسلوكى، مباين و مخالف است، بلكه براساس »خود واقعى« و »من حقيقى« سالك پيش رفته و سلوك او از فهم و معرفت به خود خدايى و روح الهى‏اش شروع و آغاز شده و به ديدار با خدا و لقاى محبوب پايان و انجام مى‏يابد؛ يعنى آغازش »خودِ خُدايى« و انجامش ديدار با جمال و جلال الهى است كه »يقظه« عرفانى در حقيقت، يعنى همين، يعنى فهم به »نفخت فيه من روحى«1 و سلوك الى اللّه و فى اللّه با هدف تحصيل وجه اللّه، رضوان اللّه، و لقاء اللّه است كه در آيه: »يا اَيُها الانسانُ إنَكَ كادِحُ الى ربُّكَ كَدحا فَمُلاقِيهِ«2 تجلى يافته است. عرفانى كه به يك معنى از خدا به سوى خدا در حال شدن و صيرورت است. چنين عرفانى هماره اندر تلاش است تا انسان را از تارهاى عنكبوتى، وَهم سلوكى و خيال شهودى برهاند و به واقعيتهاى كشف و كرامات و حقايق وجودى آشنا سازد؛ لذا هر ادعايى در ساحت عرفان عملى و سير و سلوك پذيرفته نيست، مگر آن‏كه اثبات‏شونده و واقعى باشد و هر »واقعيتى« را حقيقت نمى‏داند، مگر آن‏كه با ملاكهاى ارزش‏گذارى و معيارهاى صدق و حق مورد بررسى قرار دهد، زيرا »تجربيات عرفانى« را در بقعه امكان نهاده و حتى از دستخوش تحريفها، تزويرها و تسويلات نفسانى و تلبيسات ابليسى مصون نمى‏داند. به همين دليل براساس تقسيم خيال به خيال متصل و منفصل و كشفها به كشفهاى صورى و معنوى و كشفهاى معنوى را به معنوى روحى و قلبى و سپس ناقص و تام در محك سنجش و ترازوى عقل سليم، كشف تام محمدى(ص) و كشف معصوم(ع)، قرآن كريم و آموزه‏هاى وَحيانى قرار مى‏دهد و ادعاهاى عرفانى و كرامات را براساس شخصيت خود سالك و عارف، تأييد استادان برتر سلوكى و... مورد داورى قرار مى‏دهد، تا هر مدعى كشف و كراماتى ورود به حريم والاى عرفان نيافته و در حَرَم عارفان و سالكان واصل قرار نگيرد و سَره از ناسره، صادق از كاذب، مدعى واقع‏گرا و حق‏گرا از مدعى توّهمى و واقعيت‏گريز تفكيك شوند.   
 در عرفان اسلامى، واقعيات و حقايق مورد ادعا را با ملاكهايى از ايمان، تقوى، زهد، خوف و خشيت، ذكر اللّه، حب اللّه، حب رسول اللّه(ص) و عترت طاهره يا آل اللّه(ع) و ادب سلوكى سنجيده و راه‏هايى براى تشخيص حق و باطل و واقعيت از توهم نشان داده مى‏شود خُبرگانى را براى تشخيص چنين ادعاهايى معرفى مى‏شوند، تا هم سالك گرفتار وَهم و بطلان و خرافات نگردد و هم جامعه اسير مدعيات كاذب و مدعيان دروغين نشود. عرفان واقع‏گرا و حق‏محور راه ورود هرگونه انحراف، تحريف، خطا و خبط، خيال و وهم و خرافه‏گرايى را در ساحت سلوك تا شهود مى‏بندد و اگر جامعه با چنين عرفان و عارفانى آشنا باشد، ديگر هركس نمى‏تواند با خدعه و دَغَل به فريب ساده‏لوحان پرداخته و مريدپرورى نمايد و دكان باز كند و... .   
 2-2. ج. عرفان اسلامى، عرفان »قاعده‏مند« است يعنى قاعده‏مندى، نظامواره‏ايى و سيستماتيك بودن، روش‏مندى و طبق اصول و سازوكارهاى تعريف شده به تعالى و تكامل رسيدن، از شاخصها و ويژگيهاى آن است، در عرفان اسلامى »طَفره« محال است كه البته يك اصل عقلانى است. يعنى سالك تا سلوك اخلاقى ننمايد و در جنگ فضائل و رذائل پيروز نشود و فضائل را بر خود حاكم نكند، نمى‏تواند قدم در وادى سلوك عرفانى بگذارد و سنتهاى الهى چنان محكم و حاكم است كه حراميان را به حرم عارفان راه نمى‏دهد و به همه آنها دور باش مى‏زند.   
 به بيان ديگر، دست غيب بر سينه نامحرمان زده و آنها را از آمدن به »تماشاگه‏راز« باز مى‏دارد. البته ممكن است چند صباحى جولان دهند و به فريب خود (خودفريبى) و ديگران بپردازند؛ اما بالاخره تشت رسوايى آنان از بام ادعاهاى واهى، به زمين فرو افتاده و به صدا درخواهد آمد؛ چه اين‏كه عالَم و آدم تحت تدبير حضرت حق‏اند، هستى بر اساس عدالت حدوث و بقاء دارد، خلقت و شريعت بر وزانِ حق، و عدل نهاده شده است و عالَم عالَم بيدار است، نه خفته كه همه چيز هستى بر اساس معيارها، روشها، سازوكارهاى دقيق و حساب شده، قاعده و نظام تعريف شده است و از راه »معرفت و عبوديت« بر پايه محبت و ولايت الهيه حركت مى‏كنند. حال اگر كسانى در سير و سلوك، »شريعت« را ملاك فكر و فعل، انگيزه، انديشه، اخلاق و اعمال خويش قرار ندهند، ساقط خواهند شد و »هبوط« خواهند كرد؛ زيرا تنها حق به سوى حق و سالك خدايى سوى خدا مى‏رود. اين‏كه گفته‏اند: »رو مجرد شو، مجرد را ببين« يا اين‏كه گفته‏اند: »تا جان به لب نيايد جام به لب نيايد«، يا اين‏كه گفته‏اند »مراقبت بذر ولايت است«، يا اين‏كه گفته‏اند: »عرفان بى‏ولايت چون عقل بى‏درايت است« يا اين‏كه گفته‏اند: »سير و سلوك با مژه كوه كندن است« و... همه و همه بر روش‏مندى و قاعده‏مندى عرفان علمى و عملى دلالت مى‏كنند. بنابراين، كسانى كه اين راه را يا براساس حصول يا حضور، يا مفهوم يا مشهود، يا برهان، يا عرفان يا فكر، يا ذكر و يا همه آنها توأمان نپيموده‏اند، توان حضور در بارگه قدس ربوبى و عاكف درگه حق شدن را ندارند و البته بايد بدانيم با تصور تنها و گرايش و هوس سلوك نيز انسان راه به جايى نمى‏برد، مگر اين‏كه عَزم جزم، همت بلند و برتر، مجاهده و تلاش مضاعف و بيش‏تر، تدبير، تلاش توكل و توسل داشته باشد، تا امكان راه‏يابى به ملوك عالم و عالم ملكوت را داشته باشد و به سراى غيب جهان و جهان غيب وارد گردد و... .   
 2-2. د. عرفان اسلامى بر ايمان و عمل صالح استوار است و خداوند نيز به سالكان كوى خويش هم بشارت ديدارش را داده و هم راه كار عملى آن را تبيين فرموده است:   
 »فَمَن كانَ يَرجُوا لِقأَ رَبِّهِ فَليَعمَل عَملا صالِحاً ولايُشرِك بِعِبادَةِ رَبِهِ اَحدا«.   
 3يعنى جهان‏بينى ايمانى، الهى، توحيدى و ايدئولوژى توحيدى داشتن از حيث ايجاب و عدم شرك‏ورزى در انديشه، عمل، اعتقاد و رفتار از حيث سلبى لازم است، تا شائق كوى لقاء رب به مطلوب و مراد خويش برسد. بنابراين »توحيد« روح حاكم بر سير و سلوك الى اللّه و عبوديت گفتمان مسلط بر سلوك تا شهود است. حال آيا كسانى كه خدا را نه از سر شوق به بهشت و نه از سرِ ترس از جهنم، بلكه براى عشق به خدا مى‏پرستند و از خدا جز خدا طلب و تمنايى ندارند گرفتار انيت و انانيت‏اند، يا كسانى كه ديگران را به سوى خود دعوت مى‏كنند و دل به مريد و مراد بازى بسته‏اند و گرفتار شرك خفّى و جلّى شده‏اند؟ بنابراين ايمان و عمل صالح در سير و سلوك، عارف راستين را از هرگونه »خودپرستى« نجات داده و او را مستغرق ذات الهى و واله و سرگشته جمال و جلال حق مى‏كند و فناى افعالى، صفاتى و ذاتى را نتيجه توحيد محورى‏اش نموده و او را موحد راستين مى‏كند، تا مظهر »بندگى خدا« شده و بر سكوت و سخن او، و سلوك و شهود او خدا حاكم باشد و همه را تنها و تنها به »خدا« دعوت مى‏كند و... .   
   
**3. عناصر عرفان اسلامى** يكى از بحثهاى مهم در »عرفان عملى« فهم عناصر وجودى آن است، عناصرى كه فقدان آنها، فقدان عرفان را به دنبال داشته و وجدان آنها انسان را واجد عرفان راستين مى‏كند كه به پاره‏اى از آنها اشارتى مى‏نماييم:   
 3. 1: عنصر »معرفت نفس« يا خودشناسى كه در حقيقت كليد كمال و قرارگاه اصلى سير و سلوك به سوى خداست. انسان تا خود را نشناسد و نيابد، يعنى به خودآگاهى و خوديابى نرسد، طعم سير و سلوك را نيز نمى‏چشد. معرفت نفس البته به دو صورت علمى و عملى ممكن است كه معرفت نفس علمى و نظرى مقدمه معرفت نفس عملى و عينى است و انسان بيدار و بينا كم‏كم به سوى عدم رفته و خود را از ميان برمى‏دارد كه بسيار مشكل است و بايد جهاد با نفس و رياضتها و مجاهدتهاى اساسى انجام دهد و در هر مرحله‏اى نيز نوع مبارزه با نفس و عدم شدن او متفاوت است، عدم ارغنونى لازم است و به تعبير عارفان، بايسته است به »مرگ اختيارى« برسد، شايسته است از خود رها شده و به تعبير شيخ شبسترى، چون آتش از دود، از خود صافى و زلال گردد و به رَفض و نفى خود و سپس نفى آثار و لوازم خوديت برسد و دامن خويش را از هرگونه آلودگى به خويشتن پالوده سازد كه انسان معصوم را به بهشت ديدار حق راه دهند و تا انسان جراحى نشود و غده‏هاى مَن‏گراييها را از خود جدا نسارّد و تنزيه و تهذيب نكند، نمى‏تواند از بارگه به درگه دوست واصل گردد و مقام »محضر« و آن‏گاه »حضور« را درك كند، يا از »كَاَنَّ« به »اَنَّ« برسد. به هر حال »خودشناسى« و »خودسازى« كليد سيرو سلوك است.   
 2-3: مراقبت نفس يا خودنگهدارى و صيانت نفس كه گفته آمد بذر ولايت است و تخم سير و سلوك الى اللّه و بزرگان راه طى كرده همواره متذكر شده‏اند. »مراقبه«، »مراقبه«، »مراقبه«؛ يعنى انسانِ سالك، يك چشم برهم زدن هم نبايد دچار غفلت گردد، حتى مناظر منازل سلوكى او را از هدف نهايى و كمال غايى باز ندارد و رَهزَن راه او نشود و اين »مراقبت نفس« مى‏طلبد. مراقبه به معناى توجهِ كامل تام به خداوند سبحان، توجه به اين‏كه از انجام وظائف اصلى و فرعى، واجب و مستحب باز نمانده و بلكه توجه به اين‏كه از »توجه به خدا« غافل نشود و مراقبتهاى قبل از عمل، حين عمل و بعد از عمل لازم است. مراقبتهاى صُغرى (انجام واجب و ترك حرام)، وُسطى (انجام مستحبات، ترك مكروه‏ها و مباحها) و كبرى (توجه نداشتن به ماسواى حق و تنها توجه داشتن به خدا و چشم از محبوب برنداشتن يا ياد دائم حضرت حق) و اين مراقبتهاست كه تمثلات، واقعه‏ها، سوانح، لمعات، مكاشفات و مشاهدات عرفانى يا تجربيات سلوكى - عرفانى‏اش را زلال‏تر و كامل‏تر مى‏كند. پس مراقبه يك ضرورت و وجوب سير و سلوكى، آن هم متناسب با هر مرحله‏ايى از مراحل و به وِزان هر منزلى از منازل خواهد بود، تا به سر منزل مقصود رسيده و از مقام مُخلص به مقام مُخلَص برسد.   
 3. 3: محاسبات نفس يا خودنقدى، به اين معنى كه هماره به تجزيه و تحليل خود، انديشه، انگيزه، اخلاق و رفتار خويشتن بپردازد. به نقد حال و بال خود، نقد و تأويل كار و بار خود بپردازد. شب و روزش، خلوت و جلوت‏اش را تحت‏نظر گرفته و ريزريز رفتار خود را كنترل كند و با سَنجه شريعت حقّه محمديه(ص) بسنجد و با ترازوى قرآن و عترت توزين نمايد، تا ببيند در كجاى سير و سلوك ايستاده و ژئوپليتيك و جغرافياى طبيعى و ماوراء طبيعى سير و سلوك را شناسايى كند و هرگاه ديد در صراط مستقيم حركت كرد و غافل از خدا نبود، شكرگزار باشد و اگر ديد غفلت كرده و خَبط و خطا نموده به تنبيه و توبيخ خويش بپردازد و استغفار نمايد و درصدد تدارك و ترميم آن برآيد و شرائطى چون: 1/3/3. مشارطه 2/3/3. محاسبه، 3/3/3. معاتبه 4/3/3 و معاقبه را در تربيت عرفانى و تهذيب نفس و تزكيه درون براى همين مطرح ساخته‏اند كه البته »محاسبه« خود از زمره شرايط سير و سلوك و تزكيه نفس شمرده شده است. بنابراين، محاسبت نفس در طول مراقبت و معرفتِ نفس، نقش سرنوشت‏سازى در تصعيد تكاملى انسان دارد و بدون آن تربيت عرفانى ممكن نخواهد بود و چنين عناصرى، هرگاه درست درك و دريافت شوند، خود ضمانت سير و سلوك از رهزنهاى پيدا و پنهان و حجابهاى ظلمانى و نورانى خواهند شد و دو مقام: 1. دفع يا پيشگيرى 2. رفع يا درمان درد خرافه‏ها و بيماريهاى روحى - فكرى را به دنبال خواهند داشت.   
   
**4. شرائط دخيل در عرفان اسلامى كه راه هرگونه خرافه‏گرايى را مى‏بندد** 1-4. تربيت عقلى: از جمله شرائط عرفان حقيقى و سير و سلوك راستين اين است كه سالك به رشد فكرى و علمى برسد و در آستان عرفان تربيت عقلى شود، تا به انديشيدن و خردورزى در همه عرصه‏هاى معنى‏گرايى بپردازد و »عقل معيار« را كه جهت درونى خدا و رسول باطن الهى است، به كار گيرد و هم خود و هم مدعيات ديگران را در ترازوى عقل و خرد وزن نمايد.   
 2-4: عقل اجتهادى - انتقادى: تربيت عقلى در عرفان ناب اسلامى زمينه‏ايى براى رسيدن انسان به عقل اجتهادى - انتقادى و تفكر انتقادى است. او با رشد عقلانيت در خويشتن همه اقوال و انظار را در عرفان نظرى و ادعاهاى كشف و كرامات را در عرفان عملى مى‏شنود و با عقل رعايت و درايت، به سنجش و ارزيابى آنها مى‏پردازد، تا از حيث معرفت‏شناختى و ارزش شناختى بررسى كند و عيار آراء و ادعاها را بشناسد و تكليف خود را با آنها روشن كند. پس در عرفان اسلامى، سالك تسليم محض نيست، پيرو و مقلد صرف نيست، حتى در مريدى از مرادش نيز، ابتدا براساس معيارهاى مربوطه به گزينش استاد سلوكى و پير راه و شيخ طريق خويش مى‏پردازد و سپس پيروى مى‏نمايد. پس ديده انتقادى و ديدِ اجتهادى دارد و مى‏خواهد به استقلال در شخصيت عرفانى و استدلال در شاكله سلوكى برسد و صاحب خرد ناب و عقل ناب شود.   
 3-4: در عرفان اسلامى، شفاف سازى جريانهاى معنوى و واردات قلبى و بارقه‏ها و تجربيات عرفانى، يك ضرورت براى اهل آن و مستعدانش است، تا دستِ نامحرمان و نااهلان به آنها نرسد و تجربيات سلوكى - عرفانى خود زمينه‏ساز آسيب‏پذيريهايى در عرفان نشود. اين‏كه زبان رمز و اشارت را عارفان گزينش كردند و عرفان را از دستبرد نااهلان و نامحرمان محفوظ مى‏دارند، رازش در همين نكته ظريف است، لكن در عصر ما به دليلهاى مختلف، عرفان پرده‏نشين، شاهد بازارى شده و در كوچه و بازار ست به دست مى‏گردد و از وجود حقايق عرفانى اباطيل ساخته و از صادق‏هاى سلوكى، كاذبهاى سلوكى مى‏سازند و در همين رابطه است كه ارائه شاخص و تعيين معيار يك ضرورت است، تا مثلاً »خوابهاى صادق« و كشف و شهودهاى در عالم رؤيا دستمايه هركس و ناكس نشود و خواب‏گرايى حجت نشده و دامى براى صيد جاهلان و نورسيدگان وادى معرفت و معنويت نشود. پس خواب بايد تعبير و تأويل شود، اگر صادقه باشد و از راه‏هاى علمى موجه حجيت آنها ثابت گردد و اگر حديث نفس، اضغاث احلام يا ادعاهاى كاذب نيز هست، برملا گردد تا رَهزَن راه پويندگان حقيقت و جويندگان معرفت و تشنگان معنويت نشود. بنابراين، هم مدعيان بايسته است به شفاف‏سازى پرداخته و هم گويندگان لازم است شفاف‏سازى نمايند و هم شنوندگان و خوانندگان شايسته است با منطق عقل و خرد واقعيت‏گرايى و حق محورى به مدعيات اين و آن رسيدگى نمايند.   
 4-4: شناخت اوصاف و ويژگيهاى عارفان: يكى از راه‏ها و شرائط مبارزه با خرافات در حوزه عرفان، شناختِ عارفان و ويژگيهاى آنان است و منبع شناخت، آموزه‏ها و معارف قرآن و عترت(ع) و بازشناخت عارفان راستين است كه در پرتو شناخت آنان و بازشناخت‏شان، عارفان بدلى و عرفان دروغين را بهتر مى‏شناسيم و خرافه‏هاى فرقه‏هاى دروغين، جريانهاى جديد شبه عرفانى، عرفانهاى كاذب و بدلى را نيز شناخته و از ريشه دار شدن آنها در ذهن و ضمير جوانان و جامعه جلوگيرى مى‏كنيم. پس به قرآن و نهج‏البلاغه، احاديث و روايات اسلامى در اين خصوص مراجعه مى‏كنيم.   
   
**5. زمينه‏هاى »خرافه‏زايى« در عرفان اسلامى:** مقوله‏هاى عرفانى، بخصوص »عرفان عملى« و »تجربيات عرفانى« به گونه‏ايى است كه زمينه‏ساز رويش خرافه‏ها خواهد شد و اگر عارفان در تعبير تجربه‏هاى عرفانى و شرح و بسط كشفهاى صورى و معنوى و اقسام متعدد و متنوع آن معيارهاى كاربردى و شاخصهاى دقيق را ارائه دهند، از حيث معرفت‏شناسى عرفانى و ارزش‏گذاريهاى تجربى سلوكى - عرفانى، ضريب خطا و سوء استفاده‏ها و سوء فهم‏ها به حداقل ممكن مى‏رسد، لكن در ميان عارفان و ناقلان عارفانه‏ها و كشف و كرامات آنان، مشكلات و اشكالهايى وجود دارد كه البته در دوره جديد اين زمينه‏سازيها بيش‏تر شده است و ما فهرست‏وار زمينه‏هاى نظرى و عملى »خرافه‏زايى« را برمى‏شماريم:   
 5. 1: تسامح و تساهل: يكى از زمينه‏سازان روحيه عارفان در نقل عارفانه‏ها و كرامتهاى آنها تسامح و تساهل است. عارفان، به دليل اين‏كه وجود مكاشفه‏ها و كرامتها را در حين سير و سلوك و وصول و پس از آن امرى واقعيت‏پذير مى‏دانند و به همه چيز، با ديده مثبت يا مثبت‏انديشانه مى‏نگرند، مى‏بينيم كه به نقل كرامتها و خوارق عادات آنها مى‏پردازند. آن‏گاه كه به تذكرة الاولياء شيخ عطار و كتب تراجم و مناقب صوفيان و عارفان مى‏نگريم چنين برخورد تسامح‏آميزى را مى‏بينيم كه چگونه روايتهاى عارفان از حالات و روحيات خويش و وقايع، سوانح، لوامع، طوالع، معاينه، مكاشفه و مشاهده را مى‏پذيرند و برخورد انتقادى - اجتهادى و نقد و تحليل و ارزيابيهاى آنها، يا وجود ندارد يا بسيار بسيار اندك است و اين نوع برخوردها خود زمينه خرافه‏ها در عرصه‏هاى مختلف سلوكى - عرفانى را فراهم‏سازى مى‏كند.   
 5. 2: سنخ كشف و كرامات: عرفان مقتضيات »درون ذات« از حيث سنخ كشف و كرامتها را دارد كه كار را از حيث ورود خرافه‏ها، ادعاهاى دروغين، توهم كشف و تخيل شهود مشكل مى‏كند و مدعيان كاذب و عارف نمايان و صوفى نمايان نيز زمينه فريبكارى و به دام انداختن ديگران را پيدا مى‏كنند. از سوى ديگر صدور برخى خوارق عادت كه با »رياضت نفس« نيز ممكن است و تا يك سقف و سطحى، از خواص تكوينى نفس رياضت داده شده نيز هست كه الهى و الحادى نيز ندارد و چون آينه كه جلا داده شده و صيقل يابد، نفس نيز مى‏تواند پاره‏اى امور عجيب و غريب را از خود نشان دهد و حتى برخى با فن و حرفه‏گرايى، دست يازيدن به برخى علوم غريبه از سحر، جادو، طلسمات و... نيز كارهايى انجام دهند كه براى ديگران شگفت‏انگيز باشد و از اين طريق با ادعاهاى خاص و ارتباط با جن، نيز خبر از امور پنهانى داده و با تردستيها و شعبده‏بازيها كارهايى را انجام دهند و »عوام الناس« را كه گاهى از گروه‏هاى مختلف شيعى و سنى و حتى درس خوانده نيز هستند، فريب دهند. يعنى نسبت به امور ماورايى از زمره عوام به شمار مى‏روند و از خبرگان اين امور نيز پرسش نمى‏كنند؛ لذا در جهان جديد و مدعى تمدن و تجدد و پيشرفتهاى شگرف و شگفت گرايش به خرافات، طالع بينى، كف‏بينى، جن‏گيرى و... از فراوانى خاصى برخوردار است و اين نيست مگر اين‏كه معيارهاى تمييز و جداسازى حقيقت از باطل، واقعيتها از وهمها، روشن نشده است و بين كرامتها از سنخ عرفان و سير و سلوك و رياضتهاى نفسانى براى امور معنوى، با كرامتهاى از سنخ رياضت نفس براى نفس فرق قائل نيستند. بين سحر، جادو، طلسمات، جن‏گيرى، فال‏گيرى، كف‏بينى و... با كشف و شهودهاى ناب، كه از رهگذر طهارت درون و نَزاهت جان و نزاكت روح و تعالى و توسعه وجودى حاصل مى‏شود نيز تمييز نمى‏دهند؛ چنانكه بين تجربه‏هاى عرفانى - باطنى با آن‏چه از طريق مواد تخديرى، مشروبات الكى و... پيش مى‏آيد، جدا نكرده‏اند. بين آن‏چه در حالت كُما و انقطاع موقت روح از بدن، با آن‏چه در مرگ اختيارى پيش مى‏آيد و خلع روح از بدن حاصل مى‏شود، فرق نمى‏گذارند و... به هرحال سنخ كشف و كرامت، بخصوص آن‏چه در رؤياها رخ مى‏دهد به گونه‏ايى است كه زمينه‏ساز ورود خرافه‏ها و انحرافهايى در ساحَتِ عرفان اصيل خواهد بود و لذا عارفان راستين و خواص اهل سلوك مسؤوليت بزرگى در اين خصوص به عهده دارند و... .   
 5. 3: شيوه تذكره‏نويسى و تراجم: يكى از زمينه‏سازهاى خرافه‏ها و سوءاستفاده در عرصه عرفان و سلوك همانا شيوه‏ايى است كه در نوشتن حالتهاى عرفانى و كشف و كرامتهاى آنها رايج بوده است كه يكى از آسيبهاى جدى اين عرصه است؛ زيرا كتابها با روش علمى، نظام‏مند و با ارائه مبانى و مبادى سير و سلوك، منابع نيل به مقامات معنوى، يا نوشته نمى‏شوند و يا چنان اندك و كم‏شمارند كه به محاق رفته و اساساً ديده نمى‏شوند. با فرض اين‏كه همه آن‏چه از حالتها و كرامتهاى صوفيان و عارفان نوشته شده است، درست و صادق باشد، به سؤال چرا و چگونه اين مقامهاى بلند معنوى، در مَثل رسيدن به چشم برزخى، طى الارض، طى السّماء، مستجاب الدعوه شدن، اخبار از مغيبات و... حاصل شده است و با چه سازوكارى و كاركردى به چنين منزلتى رسيده‏اند، پاسخ داده نمى‏شود. يا عارفان را با چنين كرامتهايى شناساندن، خود تحقير عرفان و عارفان است؛ زيرا كرامت اصلى عارفان، بندگى خدا خلوص، تواضع، آسمانى بودن و روحانى شدن آنان است. اين‏كه آنان مظهر ياد خدا، آرامش و عبرت و بصيرت هستند، يا در دنياى تجمل و تجدد، زمينيان را به آسمان كشاندن و در عصر ماديت‏گرايى تجلى‏گاه معنويت حقيقى بودن، بسيار مهم است و وجود و حضور آنان خود تذكر و درس اخلاق و معنويت است و از همه مهم‏تر، چنانكه طرح شد، آنان از كجا به كجا رسيده و چگونه و با چه دستورالعمل‏ها و معرفت و عقلانيتى به چنين جايگاه برتر و منزلت رفيع دست يازيدند، بسيار مهم‏تر از نقل كشف و كرامتهاى آنهاست. علاوه اين‏كه پاره‏اى از دستورالعملها و ذكرها و اوراد آنان را بدون تبيين مبانى و اساس علمى، عقلانى - معرفتى ذكر كردن و بدون تقسيم به عام و خاص ، دشواريهايى را بى‏گمان در پى خواهد داشت. از اين روى، بر مشتاقان سير و سلوك بايسته است به بينش و دانش عرفانى دست يابند و تحت تعليم و تربيت علمى و عملى انسانهاى عالم عارف و راه رفته و كارآزموده قرار گيرند، تا خود يك خطر جدى و آفت بزرگى براى ساحت سلوك و عرصه عرفان نشوند.   
 بنابراين، در شيوه‏شناسى و روش‏شناسى تذكره‏ها و مناقب و تراجم شايسته است تجديدنظر صورت گرفته و بزرگان اهل معرفت و آگاهان به رموز و اسرار عرفان راستين چنين فعاليتهايى را انجام دهند و... .   
 بله، شناخت عرفان ناب و عارفان راستين نقش بسيار مهمى در پيدا نشدن و دوام نياوردن خرافه‏ها با رنگ عرفان و معنويت دارد و زمينه‏هاى داستان سراييها، خواب گراييها، مريدپروريها و... نيز از بين مى‏رود. اگر عارفان به »معيارشناسى« و ارائه موازين كاربردى و شاخصهاى كاركردگرايانه از حيث معرفتى‏شناختى، روان‏شناختى، جامعه‏شناختى و... بپردازند، كم‏كم راه نفوذ خرافه‏ها را به ساحت عرفان مى‏بندند و هرگاه عرفان زلال و خالص شده و از ريشه‏هاى الهى برخوردار باشد و سالك هرچه تزكيه نفس و مراقبتهاى روحى - باطنى‏اش بهتر و بيش‏تر باشد، تمثّلات، رؤياها، كشف و شهودها و تجربيات‏اش نورانى‏تر، كامل‏تر و رقيق‏تر و دقيق‏تر خواهد شد و اگر در عرفان اسلامى به آموزه‏هاى وَحيانى مراجعه كنيم و سيره معنوى - عرفانى پيامبر اكرم(ص) و عترت طاهره‏اش(ع) را به طور دقيق ارزيابى و شناسايى كنيم و به سيره عرفانى شاگردان مكتب وحى نيز برگرديم، خواهيم يافت كه هرگز گرفتار خبط و خطاهاى وَهم‏گرايانه و خواب‏گرايى نشده‏اند و حتى شمارى از آنان متشابهات سلوكى - شهودى نيز ندارند، تا چه رسد به »شطحيات« كه در قاموس عرفان كاملان و پختگان اين صراط سوّى الهى خود نقص سلوكى به شمار مى‏رود.   
 پس بيابيم كه آنان تنها به بندگى خداو لذت و حلاوت عبوديت الهى و نظر به »وجه اللّه« مى‏انديشند و غرق درياى نور الهى و بحر معرفت و فناء بودند و هرگز اسم و رسم براى خود قائل نبودند و هرگز دنبال كشف و كرامتها و خوارق عادات نبودند. آنان عرفان را نيز براى عرفان نمى‏خواستند، بلكه عارف و عرفان، كم‏كم از ميدان سير و سلوك آنان رخت بربسته و تنها »معروف« مى‏ماند و عالم فانى و باقى را فداى شاهد و ساقى مى‏كردند و به يك جلوه حق و كرشمه دوست و گوشه چشم او ماسواى الهى را پشت سرانداختند و غريق درياى وحدت او شدند.   
 حال، حال اين انسانهاى از خودرهيده و به خدا رسيده كجا و كسانى كه به دنبال اخبار غيبى و خوارق عادات‏اند كجا؟ تجربه ديدار دوست كجا و هجران و دورى از محبوب كجا؟ البته ناگفته نماند در طول تاريخ تصوف و عرفان و سير تطور و توسعه آن، هماره بزرگانى از اهل حكمت و عرفان، فقه و اجتهاد و سير و سلوك به نقد مبانى نظرى عرفان، اصول، مسائل، ره‏آوردهاى عرفانى و افراط و تفريطهايى كه وارد عرصه عرفان عملى و تصوف شده است، پرداخته و كتابها نوشته‏اند، بويژه نقد فرقه‏هاى صوفيانه و جريانهاى عرفانى - معنوى كه بيش‏تر در ساحت پژوهشهاى علمى محدود شده است و كم‏تر در اختيار عموم جامعه قرار گرفت. حال اگر همان كتابها از جمله »كسر اصنام الجاهليه« ملاصدراى شيرازى كه به نقد تصوف دروغين و عارف‏نمايان و دكان‏داران صوفى پرداخته بازنويسى و نرم‏نويسى شده و در اختيار نسل جوان قرار گيرد و حتى نقدهايى بر تذكره‏نويسيهاى جديد كه به شكل غيرمنطقى و تنها براساس موجهاى عرفانى و معنى‏گرايانه نوشته مى‏شود و روانه بازار نشر مى‏گردد و در اختيار عوام و خواص نهاده مى‏شود، انجام گيرد و يك آسيب‏شناسى علمى - كاربردى صورت گرفته و مديريت علمى - انتشاراتى شود، تا فرصتهاى معنوى تبديل به تهديدهاى عرصه معنى‏گرايانه نشود و بر كتابهايى كه درخصوص معنويتهاى نوپديد و عرفانهاى نوظهور ترجمه شده و عرضه مى‏گردد، نقدهاى ايجابى - سلبى جامع و كامل، عالمانه و با ادبيات نوآمد و جاذب نيز نوشته شود، تا آسيب‏پذيرى جامعه، بويژه جوانان را از اين رهگذر نيز به پايين‏ترين حد ممكن رسد و از سوى ديگر با عرضه عرفان ناب، پويا، كارآمد و اثرگذار به نياز روحى و تشنگى معنوى اين نسل نيز پاسخ درخور و شايسته داده شود، بى‏گمان، شاهد گسترش روزافزون خرافه‏ها نخواهيم بود. به هرحال ما در عرصه جلوگيرى از انحرافها، تحريفها، التقاط انديشيها، و خرافه‏گراييها نياز به چند كار اساسى داريم كه پاره‏اى از آنها عبارت‏اند از:   
 1. آسيب‏شناسى نظرى - عملى عرفان اسلامى.   
 2. آسيب‏شناسى نظرى - عملى جنبشها و جريانهاى عرفانى - معنوى نوپديد.   
 3. آسيب‏شناسى نظرى - عملى نوشتارى كه درخصوص عارفان، سالكان و ارباب معرفت و معنويت نوشته مى‏شود.   
 4. تدوين كتابهاى عرفانى برگرفته از كتاب و سنت و ارائه آن در قالبهاى گوناگون ادبى، رمان، سينمايى و هنرهاى تجسمى و... .   
 5. ساختن مستندهاى معنوى - عرفانى و ارائه آن از طريق صدا و سيما.   
 6. شناساندن انتقادى (ايجابى، سلبى، تطبيقى) عرفانهاى نوظهور و فرقه‏هاى معنويت‏گراى جديد.   
 7. تشكيل حلقه‏هاى معرفت و معنويت در گروه‏هاى مختلف سنى و صنفى با هدف آگاهى‏بخشى و تأمين نيازهاى سلوكى - روحى جامعه، بويژه جوانان.   
 8. معرفى عارفان راستين و ديدار با اصحاب سلوك حقيقى و شنيدن نصايح و مواعظ اخلاقى - عرفانى آنان و آراء عرفانى آن راه رفتگان وادى حقيقت كه تأثير شگرفى داشته و از صدها كتاب و فيلم كارسازتر است.   
 9. برخورد سلبى با مدعيان دروغين عرفان و معنويت و فرقه‏ها و جريانهاى انحرافى با زمينه‏سازيهاى فرهنگى و شناساندن چهره‏هاى كسانى كه از عرفان، استفاده ابزارى كرده و به نام معنويت و سير و سلوك دنبال مقاصد شوم ثروت‏گرايى، شهوت‏پرستى و قدرت‏طلبى خويش هستند.   
 10. ارائه كتاب‏شناسى توصيفى - تحليلى و بلكه تطبيقى عرفان و معنويت مى‏تواند نقش ايجابى سودمندى در پيش‏گيرى از انحرافها و خرافه‏ها داشته باشد.   
 11. پديدآوردن موجهاى جديد معرفتى - معنويتى و جريان‏سازيهاى عرفانى كه با نيازها و زمان جديد سازگارى داشته باشد و كانون جذب و جلب گروه‏هاى مختلف اجتماعى قرار گيرد تا در برابر تهاجم و شبيخون و بلكه ناتوى فرهنگى دشمن مصونيت‏بخش باشد و از نظر عقلانى - علمى تفسير و توجيه‏پذير باشد و از هرگونه خواب و خرافه‏گرايى و خلوت و خلسه‏هاى مخدّر و ويران‏گر نيز منزّه باشد.   
 12. شناساندن سيره و منطق عملى پيامبر اعظم(ص) و ائمه(ع) و فاطمه زهرا(س) و شاگردان مكتب نبوى، علوى و فاطمى درخصوص عرفان و معنويت و نشان دادن كاركردهاى چنين معنويت و عرفانى در طول تاريخ و حتى فرهنگ و تمدن‏سازيها و ايجاد انقلابهاى فرهنگى - علمى و اصلاح‏گريهاى اجتماعى توسط عارفان مبارزه‏جو و حماسه‏سازان عارف تا عرفان انزواگرايانه و معنويتهاى خنثى و تخديرى كه در حقيقت، عرفان و معنى‏گرايى نيستند، نقد عملى و پديدارشناختى و كاركردى شوند.   
   
   
**نتيجه‏گيرى** خرافه ريشه در عقل و علم و واقعيت نداشته، بلكه در ويرانه‏اى جهل علمى و جهالت عملى و زمينه‏هاى روحى - اجتماعى منفى رشد مى‏كند كه درخصوص عرفان و معنى‏گرايى چون اصل عرفان و تعالى‏جويى و دستيابى به قدرتهاى ماورايى و انرژيهاى آسمانى ريشه در فطرت انسان دارد و تسامح و تساهل‏هاى علمى - عملى نيز از گذشته تاكنون در اين ساحت بوده است، زمينه‏هاى بروز و ظهور خرافه و پندارگرايى بيش‏تر است. افزون بر اين، جريانهايى چون: مريدپرورى، سودجوييهاى سياسى - اقتصادى، شهرت‏طلبيهاى اجتماعى و شهوت‏پرستيها نيز از سوى شمارى، هماره وجود دارد از عرفان استفاده ابزارى نموده و به سوءاستفاده از معنويت‏گرايى نسل جوان جامعه و چالشهاى اجتماعى و سرخوردگيهايى كه در اثر تضادهاى گوناگون به وجود مى‏آيد، مى‏پردازند. بنابراين در جريان خرافه‏ستيزى تا مرز خرافه‏زدايى بايسته است به خرافه‏شناسى در عرصه عرفانهاى دينى و آيينى اعم از الهى و بشرى پرداخته شود و با خشكاندن ريشه‏ها، زمينه‏هاى خرافه‏زدايى به »دفع« خطر خرافه‏گرايى پرداخت و اگر با وجود چنين اقدامى باز هم خرافات رخنه كردند به »رفع« خرافه‏ها پرداخته شود. از سوى ديگر در نوشتار حاضر از منظر ايجابى - اثباتى با نگاه احياگرانه كه همان »مقام دفع« است؛ جريان خرافه‏گرايى و ريشه‏ها و زمينه‏هاى آن اهتمام ورزيده شد و فهرستى از خرافه‏ها در بسترها و سپس ريشه‏ها و زمينه‏هاى خرافه‏ها در عرفانهاى سنتى و مدرن ارائه شده است. بهترين راه نيز شناخت درست و دقيق عرفان و عارفان و بالا بردن سطح معرفت و عقلانيت جامعه، بويژه نسل جوان و تربيت عقلانى و ارائه ديدگاه اجتهادى - انتقادى است تا راه رشد و رواج خرافات علمى و عملى مسدود گردد. البته در طول چنين جريان‏سازيهاى معرفتى - عقلى بالا بردن روحيه دينى - ارزشى و معنويت‏خواهى راستين و پرورش روحى جامعه و تربيت عرفانى - معنوى است؛ يعنى تربيت عقلانى به اضافه تربيت عرفانى - معنوى كه با تزكيه عقل و تزكيه نفس ممكن و ميسور خواهد شد به اميد تعالى عقلى و تكامل معنوى در پرتو آموزه‏هاى وَحيانى و معارف قرآنى - اهل‏بيتى(ع).   
   
**پى‏نوشتها:**\* دانشيار پژوهشگاه فرهنگ و انديشه اسلامى.   
 1. سوره حجر، آيه 29.   
 2. سوره انشقاق، آيه 6.   
 3. سوره كهف، آيه 110.   
  
  
پرتال نشریات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم